

تکبرگی راه کارگر

شماره ۱۳۷

پنج شنبه ۲۷ دی ۱۳۸۰ - ۱۷ آذرماه ۲۰۰۲

سردبیر: ارزنگ بامشاد

روزنامه سیاسی هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

در باره تجدید سازماندهی ستاد قتل‌های زنجیره‌ای!

تقی روزبه

مدتی است که سردم‌داران جناح اصلاح طلب از تجدید حیات ستاد قتل‌های زنجیره‌ای سخن به میان می‌آورند. قبلاً هشداری کلی توسط محمدخانی، محمدرضا خاتمی و محسن میردامادی داده شده بود. اما افشاگری مشخص روز یکشنبه ۲۳ دی ماه عضو دیگر کمیسیون امنیت مجلس، اکبراعلمی، در مورد نحوه ربوده شدن ناظم زاده، جدی بودن این پدیده‌ی خطرناک و لزوم افزایش حساسیت نسبت به این پدیده را - که بی تردید نیروهای مخالف نظام حاکم، طعمه اصلی آن خواهند بود - مطرح ساخته است. این که اصلاح طلبان چه منافعی در این افشاگری دارند و دارای چه انگیزه‌هایی می‌باشند، در جای خود مطرح هستند، اما در رابطه با موضوع اخص این نوشته، امری ثانوی بوده و باعث آن نمی‌شود که تردیدی در لزوم افزایش حساسیت نسبت به این پدیده خطرناک و عواقب آن داشته باشیم. برای روشن شدن علل شروع فعالیت مجدد این "عده"، نگاهی داریم به مراحل تحولات آن:

۱- فاز نخست:

بی تردید تجدید حیات، بیان رسا و درستی در توصیف این پدیده نیست. بلکه تنها می‌توان از تجدید فعالیت آن سخن گفت. چرا که از همان اوان کشف این "عده سرطانی"، جناح حاکم تمام تلاش خود را برای نجات بافت اصلی آن به کار گرفت و حتی وقتی هم که ناچار شد، به افشای محدود و کنترل شده آن تن در دهد بر آن شد که با سر به نیست کردن سعید امامی، هم بدنه و ساختار اصلی را دست نخورده باقی نگذارد و هم از احتمال روشن شدن اسامی دستورهنگان مافوق، ممانعت به عمل بیاورد و چنین نیز شد. فراتر از آن، چنان که می‌دانیم، حتی از تشکیل دادگاه وعده داده شده برای همان چند متهم معرفی شده نیز سرباز زد. این گونه اقدامات البته امری دور از انتظار نبود و همان موقع شخص خاتمی نیز تنها از ریشه کردن آن در وزارت تحت مسئولیت دولت خود دم می‌زد و نه کل نظام.

۲- فاز دوم فعالیت در قالب نهادهای وابسته به ولایت فقیه:

دوباره کی حاکمیت و تقسیم آن به دستگاه‌های رسمی تحت عنوان دستگاه دولت و دستگاه‌های ولایت، و با توجه به این که قدرت به معنی واقعی و نه صوری آن متعلق به همین دستگاه‌های اخیر است، بستر و زمینه مستعدی بوده است که این شبکه بتواند ضمن حفظ بقایای نفوذ خود در دستگاه وزارت اطلاعات، حضور مشخص تر و

بقیه در صفحه ۲

تجربه آرژانتین

محمدرضا شالگونی

اما درباره نکته‌های دوم و سوم، روشن‌ترین و آخرین شواهد را بحران‌های همین دهه اخیر به دست می‌دهند. در دهه گذشته، بحران‌هایی بسیار پدیده و بی سابقه در دوره بعد از جنگ جهانی دوم، کشورهای متعددی را که ظاهراً اقتصادهای سرمایه‌داری پرتحرکی داشته‌اند، در بر گرفته‌اند. و برای مقابله با همه این بحران‌ها، مداخلات دولتی وسیعی صورت گرفته است. آن هم نه تنها در سطح ملی، بلکه هم‌چنین در سطح بین‌المللی. مثلاً در اواخر سال ۱۹۹۴ بحران بسیار پدیده‌ای اقتصاد مکزیک را فلج کرد. و مدافعان "بازار آزاد" نه تنها به انتظار معجزه "دست نامریی" بازار نشستند، بلکه در تمام سطوح به مداخلات دولتی متوسل شدند. از جمله، صندوق بین‌المللی پول (البته با مداخله مستقیم آمریکا) برای مهار بحران، با وامی ۵۰/۵ میلیارد دلاری (یعنی مبلغی که تا آن موقع بی سابقه بود) وارد میدان شد. یا در ۱۹۹۷ بحران اقتصادی بی سابقه‌ای غالب به اصطلاح "بیر"های شرق آسیا (تایلند، فیلیپین، مالزی، کره جنوبی، هنگ کنگ، سنگاپور و اندونزی) را فراگرفت. این بار نیز همه قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری، به رهبری آمریکا و از طریق صندوق بین‌المللی پول، با وامی ۱۱۳ میلیارد دلاری وارد میدان شدند. هم‌چنین در سال ۱۹۹۸ بحران مالی روسیه به ورشکستگی کامل آن انجامید و صندوق بین‌المللی پول با وامی ۲۲/۶ میلیارد دلاری به میدان آمد. همین ماجرا سال گذشته در مورد ترکیه نیز تکرار شد و آخر نمونه آرژانتین است که به پرت‌گاه ورشکستگی کشیده شده است.

در این میان نمونه آرژانتین از همه آموزنده‌تر است. زیرا مدافعان اقتصاد نئولیبرالی در این کشور هر چه را که می‌خواستند و لازم داشتند، به دست آورده بودند. در توضیح بحران‌های قبلی، تحلیل‌گران نئولیبرال می‌کوشیدند بحران را محصول بی‌اعتنایی به توصیه‌های نئولیبرالی یا عدم اجرای کامل آن قلم‌داد کنند. مثلاً آن‌ها بحران ۹۵-۱۹۹۴ مکزیک را محصول عدم اجرای کامل توصیه‌های نئولیبرالی و وزن سنگین بخش

بقیه در صفحه ۲

دهه گذشته اوج‌گیری جهانی "بازار آزاد" و نظریه‌های اقتصادی نئولیبرالی بوده است و اکنون اکثریت مردم در غالب کشورهای جهان، به بهای تحمل مصیبت‌های بسیار، معنای سرمایه‌داری "بازار آزاد" را بهتر می‌فهمند. تجربه این دوره نشان داده است که با گسترش "بازار آزاد" اولاً - تهی‌دستان تهی‌دست‌تر می‌شوند و ثروت‌مندان ثروت‌مندتر؛ ثانیاً - "بازار آزاد" به معنای محدودتر شدن مداخلات دولت در هدایت عمومی اقتصاد نیست، بلکه غالباً به معنای افزایش این مداخلات است، ثالثاً - "بازار آزاد" فقط از طریق پدیده‌تر کردن بحران‌های اقتصادی دوره‌ای سرمایه‌داری می‌تواند ادامه یابد.

در باره نکته اول (به خاطر محدودیت این مقاله) فقط می‌توانم به دو نمونه از ایالات متحده آمریکا و بریتانیا اشاره کنم که نه تنها بزرگ‌ترین و ثروت‌مندترین اقتصادهای "بازار آزاد" جهان هستند، بلکه چیرگی نئولیبرالیسم در آن‌ها پیش‌تر از کشورهای دیگر صورت گرفته است. بنا به گزارشی به کنگره آمریکا در سال ۱۹۹۹، درآمد ثروت‌مندترین یک درصد جمعیت آمریکا در دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ از درآمد ۴۰ درصد پائین جمعیت آن بیشتر شده است در حالی که این نسبت، دو دهه قبل، معادل درآمد ۲۰ درصد پائین جمعیت بوده است. به عبارت دیگر، شکاف درآمدی میان ثروت‌مندترین‌ها و فقیرترین‌های جمعیت آمریکا در طول دو دهه، دو برابر شده است. آماری دیگر نشان می‌دهد که در طول همین دو دهه، شمار کودکان زیر خط فقر در بریتانیا سه برابر شده است. (به نقل از مقاله استفان مزاروس در شماره دسامبر ۲۰۰۱ ماهنامه "مانتلی ریویو").

جوانان دیگر «آینده ساز»

نیستند ؟!

آرش کمانگر

در صفحه ۴

دنباله از صفحه ۱ درباره تجدید سازماندهی

فعال تری را در دستگاه های موازی دیگر داشته باشد و به تواند به حیات خود در پوشش قوه قضائیه و نهادهای تحت کنترل ولی فقیه نظیر سپاه پاسداران ادامه دهد. البته باید اشاره کرد که در آن زمان یک فرصت بالقوه طلایی فراهم شده بود که جنبش اعتراضی برانگیخته شده علیه فاجعه قتل های زنجیره ای، تا متلاشی کردن این مافیای اطلاعاتی و حتی تحت فشار قرار دادن سردم داران اصلی - شخص خامنه ای و رفسنجانی و سایر عالی جنابان - پیش به رود. اما در شرایطی که این جنبش هنوز قوام نیافته بود، خاتمی و دولت وی با ایفای نقش دوگانه خود، از یک سو افشای محدود و کنترل شده این "عده سرطانی"، و از سوی دیگر جلوگیری از تسری آن به سوی بنیان های رژیم، سبب بباد رفتن این فرصت طلایی گردیدند.

چنان که می دانیم، به دنبال وقوع قتل های زنجیره ای و افشاگری ها و اعتراضات گسترده علیه ددمنشی رژیم، دستگاه ولایت در وضعیت آشفته ای قرار گرفت و ناچار گردید به تدریج در شیوه سرکوب خود تغییراتی بدهد و به جای "قانون چماق و ترور"، "چماق قانون" را بر پا کند و خامنه ای بر این اساس تجدید سازماندهی قوه قضائیه را به عهده شاهرودی قرار داد. از آن هنگام به بعد سیاست مسلط آن شد که تا اطلاع ثانوی این مافیا و نیز فعالیت های چماق داران حزب اله در قالب نهاد قوه قضائیه و سایر نهادهای سرکوب تحت کنترل ولی فقیه و در هم آهنگی با سیاست های حاکم بر این جناح به حیات خود ادامه دهد.

فاز سوم. شروع مجدد فعالیت مستقل:

تحولات فوق بی ارتباط با تحولات عمومی صحنه سیاسی و آرایش قوای آن نبوده و نیست. اکنون که جناح حاکم در پی بن بست مشی و تاکتیک اصلاح طلبان دولتی، فرصتی بدست آورده است تا علی رغم ضعف و انزوای روزافزون خود، بر پیش برد پروژه کلی خود - بازگشت به نقطه صفر، که به زعم سرمقاله نویسنده رسالت حداکثر مهلت آن سال ۸۲ می باشد - شتاب بیش تری به دهد، فعال کردن مجدد این "مافیای" تحت حفاظت مجدد در دستور روز قرار گرفته است. چرا که پروژه بازگشت به نقطه صفر، با خطر محتمل خیزش جنبش ضد استبدادی مواجه است و بعید است به توان آن را تنها از طریق حذف رقیب و با توسل به ابزارهای "قانونی" و "فراقانونی" موجود، به سرانجام رساند. از همین رو قرائن و شواهد تازه حکایت از فعال شدن باندهای مافیائی "مجهول و ناشناخته" دارد که نشان گر تغییراتی در شیوه سرکوب کنونی و ترکیب آن با اقدام های از نوع دیگر می باشد.

نگاهی به دو عرصه از اقدامات رژیم به خوبی بند ناف مشترکی را که این دو عرصه را به عنوان مکمل یک دیگر، تغذیه می کند نمایان می سازد: یکسانی هدف ها و تا حدودی شیوه ها.

الف- نحوه دستگیری سیامک پورزند، که معلوم شده حتی توسط خود قوه قضائیه صورت گرفته است، با هدف گرفتن اعترافات جهت توزیع دلار بین مطبوعات داخل، از سوی کشورهای خارج، نحوه دستگیری و زیر

فشار قراردادن شهرام جزایری، با هدف پرونده سازی برای نمایندگان نامطلوب مجلس و حتی پرداختن پول به ستادهای انتخاباتی خاتمی، محاکمه نهضت آزادی در پشت درهای بسته، بدون وکیل و هیئت منصفه و به اتهام براندازی، و بالاخره تیرنه نشریه فیضیه یکی از ارگان های همین مافیا به خوبی نشان می دهد که دیگر بهره گیری به شیوه کنونی و از ابزارهای "قانونی" و رعایت تشریفات و ضوابط آن، برای این گونه پرونده سازی ها کارآئی لازم را ندارند و باید تغییر کنند.

ب- نحوه دستگیری، بیوش کردن و شکنجه و آزاد کردن ناظم زاده نیز - که هیچ نهاد رسمی بر خلاف موارد فوق مسئولیت آن را چه رسمی و چه تلویحی، به عهده نمی گیرد، در ماهیت خود - صرف نظر از بی "هویتی" رباوندگان، فرق متمایزی با هدف ها و شیوه های فوق نداشته و البته گویای نوعی تقسیم کار درونی دستگاه های سرکوب متناسب به ولایت فقیه است که به احتمال قوی سوزها و قربانیان آن نیروهای اپوزیسیون، مخالفین خارج از حکومت و انجام برخی اقداماتی است که پذیرش مسئولیت رسمی آن ها از عهده نهادهای رسمی بیرون است.

ضرورت مقابله فعال باندارک سرکوب تازه:

اکنون که مجدداً فعال سازی ستاد قتل های زنجیره ای برای ایجاد ارباب و سرکوب جنبش ضد استبدادی و آزادی خواهانه مردم در دستور کار جناح حاکم قرار گرفته است، افزایش حساسیت و برافراشتن کارزار گسترده برای ناممکن کردن این روند، ضرورتی درنگ ناپذیر است. در این رابطه لازم است که در هر سه عرصه زیرین تلاش های گسترده ای صورت گیرد:

الف- افشاگری به موقع و گسترده در مورد فعالیت ها و اقدامات این مافیا، چون نشانی اماکن مخفی و اسامی شکنجه گران و رباوندگان و نیز اسامی رבוته شدگان، گام نخست و حیاتی را در ناکام گذاشتن و آشفته کردن مافیای سرکوب دارد. بی تردید ربوون ناظم زاده تنها مورد نبوده است. از این گونه موارد کم نبوده اند که به دلایل متعدد از بازگویی و افشاء لازم بازمانده اند. باید این نکته به درستی در سطح عموم جا بیفتد که هرگونه محافظه کاری و ترس از واکنش های انتقام جویانه این باندها، در عمل هیچ نقشی جز تشدید گسترش فعالیت آن ها نخواهد داشت. در این رابطه البته می دانیم که نقش و سهم افشاگرانه اصلاح طلبان دولتی علی رغم اهمیت اش، نیم بند بوده و خواهد بود و آن ها همواره باید از سوی افکار عمومی برای افشاگری بیش تر زیر فشار قرار گیرند. اما این مانع نقش مهم نیروهای دیگر، در پرکردن خلأ افشاگری های لازم نمی شود.

ب- دامن زدن به اعتراضات در سطح افکار عمومی و موضع گیری توسط تشکل های گوناگون و نیز سازمان دادن افشاگری و اعتراضات در خارج کشور در مورد تجدید فعالیت مافیای ترور و سرکوب، بعد دوم این گونه اقدامات بازدارنده را تشکیل می دهد.

ج- فعال کردن نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر، درخواست اعزام نمایندگان این نهادها برای نظارت بر محاکمات دادگاهی و زندان ها، از دیگر اقداماتی است که باید تدارک شود.

دنباله از صفحه ۱ تجربه ی آرژانتین

عمومی در کل اقتصاد کشور معرفی کردند. بحران کشورهای شرق آسیا را به فساد حکومت ها و سیستم بانکی این کشورها نسبت دادند و ورشکستگی مالی دولت روسیه را محصول نفوذ مافیا در سیستم مالی قلم داد کردند و بحران ترکیه را به فساد گسترده در دستگاه دولت نسبت دادند و الی آخر. اما در مورد آرژانتین هیچ یک از این بهانه ها وجود ندارد و بحران این کشور را بی تردید می توان محصول عملی شدن طرح های نئولیبرالی معرفی کرد.

از آغاز دهه ۱۹۹۰، دولت آرژانتین به رهبری کارلوس منم، برای بیرون آمدن از بحران اقتصادی و مخصوصاً تورم لجام گسیخته ای که به ۳۰۰۰ درصد می رسید، به اصلاحات رادیکالی در جهت لیبرالیزه کردن اقتصاد دست زد. از اوایل سال ۱۹۹۱ پول کشور را کاملاً تبدیل پذیر ساخت و فراتر از آن، میان پزو و دلار (امریکا) نرخ ارز تثبیت شده ای (بر مبنای هر پزو برابر یک دلار) برقرار کرد. و برای تضمین این نرخ ارز تثبیت شده، یک هیأت نظارت بر پول (Currency board) تعیین کرد که حق تصمیم گیری درباره سیاست های پولی کشور به آن تفویض شده است. معنای این کار جز چشم پوشی دولت از "حاکمیت پولی" چیز دیگری نمی تواند باشد. زیرا با این کار، دولت نه تنها از حق خود برای تعیین حجم پول چشم می پوشد، بلکه می پذیرد که حتی نرخ بهره نیز نه در خود کشور، بلکه در واشنگتن یا فرانکفورت تعیین شود. (هفته نامه "اکنومیست" لندن ۲۵ اکتبر ۲۰۰۱) البته، خصوصی سازی های بسیار گسترده، کاهش هزینه های دولت و خصوصاً حذف غالب تعهدات اجتماعی آن، سیاست اقتصادی درهای باز و تلاش برای جلب سرمایه گذاری های خارجی، این اصلاحات پولی را تکمیل می کردند. این جهت گیری های قاطع اقتصادی با پشتیبانی کامل سازمان های مالی بین المللی صورت گرفت و برای مدتی رونق اقتصادی قابل توجهی را دامن زد و در نتیجه، آرژانتین به سوگلی صندوق بین المللی پول و ویتترین تبلیغاتی طراحان "برنامه انطباق ساختاری" تبدیل شد. اما از نیمه دوم دهه ۹۰ رونق اقتصادی از نفس افتاد و از سال ۱۹۹۷ بحران اقتصادی عمیق یابنده ای کشور را فراگرفت. و اکنون آرژانتین، در پایان یک تجربه ده ساله "بازار آزاد" در پرت گاه ورشکستگی کامل قرار گرفته است. بدهی های بخش عمومی (یعنی حکومت مرکزی و حکومت های ایالتی) به ۱۵۵ میلیارد دلار می رسد. این مبلغ ۵ برابر ارزش صادرات سالانه آرژانتین و به لحاظ نسبی بزرگترین بدهکاری تاریخ اقتصادی است. (اکنومیست، ۱۸ دسامبر ۲۰۰۱) بنا به آمار رسمی، ۱۸ درصد نیروی کار کشور بیکار است ولی در بعضی مناطق نسبت بیکاران به نیروی کار ۳۰ درصد است و در مناطقی حتی به ۸۰ درصد - بقیه در صفحه ۳

دنباله از صفحه ۲ تجربه آرژانتین

می‌رسد (به نقل از مقاله‌ی با ارزش جیمز پتراس در شماره‌ی ژانویه ۲۰۰۲ ماهنامه‌ی «ماتلی ریویو») با عنوان «جنبش کارگران بیکار در آرژانتین». رکود اقتصادی چنان فلج‌کننده است که حتی بخش بزرگی از لایه‌های میانی، مواد غذایی را از طریق معاوضه به دست می‌آورند و صدها هزار نفر آرژانتینی از طریق تشکیل «باشگاه‌های معاوضه» نیازهای اولیه‌ی‌شان را تأمین می‌کنند. مثلاً سلمانی‌ها در مقابل مواد غذایی، موی سر مشتریان‌شان را کوتاه می‌کنند و بوتیک‌دارها اجناس‌شان را با مواد غذایی معاوضه می‌کنند. به خاطر ورشکستگی شرکت‌های اصلی بیمه‌ی درمانی (که تماماً خصوصی هستند) داروهای حیاتی نایاب شده‌اند؛ ۳۰۰ هزار بیمار دیابتی دیگر نمی‌توانند انسولین پیدا کنند؛ نظام بهداشت عمومی عملاً فروپاشیده است و دارو برای بیماری‌های کشنده‌ای مانند ایدز، سرطان و بیماری‌های قلبی نایاب شده است. (روزنامه گاردین انگلیس، ۵ ژانویه ۲۰۰۲)

چیزی که سومین اقتصاد بزرگ امریکای لاتین و مرفه‌ترین جامعه‌ی آن (بعد از شیلی) را به چنین روزی انداخته است، همان سرمایه‌داری «بازار آزاد» و نسخه‌های نئولیبرالیسم اقتصادی است. در طول ده سال گذشته، دولت آرژانتین به بخش عمومی اقتصاد این کشور چوب حراج زده است. مؤسسات و شرکت‌های عمومی به سرمایه‌داران آرژانتینی و خارجی فروخته شده‌اند و صاحبان جدید آن‌ها هر چیزی را که به حد کافی سودآور نمی‌دیده‌اند، تعطیل کرده‌اند و هزاران کارگر بیکار شده‌اند. بسیاری از معادن و نیروگاه‌ها بسته شده‌اند و در بعضی مناطق شهرک‌های کارگری به طور کامل به نابودی کشیده شده‌اند. اتحادیه‌های کارگری مورد تهاجم قرار گرفته‌اند و فعالان اتحادیه‌ای بسیاری صرفاً به جرم عضویت در اتحادیه، اخراج شده‌اند. شرایط کار کارکنان بخش عمومی بدتر شده و پرداخت حقوق‌شان ماه‌ها عقب افتاده است. و در تمامی سطوح سفته‌بازی و سوداگری، فعالیت‌های سازنده اقتصادی را به حاشیه رانده است. در طول این مدت ۱۳۰ میلیارد دلار به وسیله بورژوازی آرژانتین از کشور خارج شده است و فرار سرمایه از کشور در همین سال گذشته بیش از ۲۰ میلیارد دلار بوده است (گاردین انگلیس، ۴ ژانویه ۲۰۰۲). و این در حالی است که آرژانتین برای بدهی‌های خودش بهره بسیار سنگینی می‌پردازد. زیرا با توجه به اصلاحات اقتصادی انجام شده، آرژانتین اساساً از طریق بازار اوراق قرضه وام گرفته است و خریداران اوراق قرضه آرژانتین ۶ برابر خریداران اوراق قرضه خزانه‌داری ایالات متحد آمریکا، بهره به جیب می‌زنند (فاینانشال تایمز، ۱۸ دسامبر ۲۰۰۱). معنای این ارقام این است که «بازار آزاد» در یک دهه گذشته وسیله‌ای بوده برای متحد کردن

بورژوازی آرژانتین با سرمایه مالی بین‌المللی برای چاپیدن این کشور. هم‌اکنون ۱۴ میلیون نفر از مردم آرژانتین (یعنی حدود نیمی از جمعیت کشور) با درآمدی کمتر از ۴ دلار در روز زندگی می‌کنند و هر روزه شمار انبوهی به این جمعیت اضافه می‌شوند (فاینانشال تایمز، همان شماره). تردیدی نیست که این رقم بسیار گنگ و حتی تا حدی گمراه‌کننده است. زیرا اولاً- یک میانگین انتزاعی است و درباره فقیرترین‌های این بخش از مردم چیزی نمی‌گوید؛ ثانیاً- در کشوری که تمامی اقتصاد دلاریزه شده است و از خدمات اجتماعی دولتی خبری نیست، یک دلار نمی‌تواند همان ارزشی را داشته باشد که در غالب کشورهای پیرامونی دارد. حقیقت این است که فشار اصلی روی انبوه کسانی است که نمی‌توانند کاری پیدا کنند، مخصوصاً تهی‌دستان شهری، پیران و جوانان جویای کار. و جالب این است که در چند ماه گذشته، تمام دانش و مهارت‌های اقتصادی کارشناسان مالی آرژانتینی و غیرآرژانتینی روی این متمرکز بوده که با چه تدبیری می‌توان بحران را به هزینه همین فقیرترین بخش جمعیت آرژانتین، مهار کرد. مثلاً طرح کاوالو (وزیر اقتصاد سابق) این بود که برای تراز کردن بودجه سال ۲۰۰۲، درآمد مالیاتی را ۴ میلیارد دلار افزایش بدهد و هزینه‌های آن را ۷ میلیارد دلار کم کند. از جمله اقدامات «شرافت‌مندانه‌ای» که او در این راستا انجام داد، کاهش ۱۳ درصدی حقوق بازنشستگان بود! البته این اقدامات هنوز کمتر از آن چیزی بود که صندوق بین‌المللی پول و آیت‌الله‌های «بازار آزاد» می‌خواستند. مثلاً هفته‌نامه «اکونومیست» (۲۵ اکتبر ۲۰۰۱) در مقاله‌ای که در دفاع از تجربه تعیین هیأت نظارت بر پول نوشت، اتحادیه‌های کارگری آرژانتین را به «سرسختی» متهم کرد و عملاً آن‌ها را عامل اصلی بحران آرژانتین معرفی کرد. به عبارت دیگر، به طور ضمنی خواهان نمدمالی اتحادیه‌های کارگری آرژانتین شد. ظاهراً از نظر «اکونومیست» اتحادیه‌های کارگری مزاحم «بازار آزاد» هستند! و این درحالی است که بخش بزرگی از اتحادیه‌های کارگری این کشور عملاً در دست یک بوروکراسی سازش‌کار گرفتارند و برای کارگران کاری انجام نمی‌دهند (درباره سازش‌کاری این اتحادیه‌ها، نگاه کنید به مقاله یاد شده جیمز پتراس).

تجربه آرژانتین تابلوی گویایی از طبیعت سرمایه‌داری معاصر را به نمایش می‌گذارد. و معنای طرح‌های طلایی نخبگان بورژوازی مالی جهانی (یا به اصطلاح «هم‌رأیی واشنگتن») را به زبانی همه‌فهم و زمینی بیان می‌کند. البته انتقاد از «بازار آزاد» در کشور ما که همه مشکلات اقتصادی و اجتماعی با سرپنجه تدبیر ولی فقیه نظر کمرده امام زمان حل می‌شود، بدون اشاره به مواهب جمهوری اسلامی می‌تواند به معنای

کمک مالی

((آیدا-پاریس؛ ۱۰۰ آبرو، برای رادیو))

((رادیو برابری))

((رادیو برابری)) تریبونی است برای اطلاع‌رسانی، برای شکستن دیوار سانسور و اختناق و انعکاس صدای همه کسانی که در ایران امروز برای آزادی و برابری تلاش و مبارزه می‌کنند.

برنامه‌های «رادیو برابری» هر روز ساعت هشت و نیم شب به وقت تهران برابر با هفت بعدازظهر به وقت اروپای غربی بر روی فرکانس ۷۴۸۰ کیلوهرتز ردیف ۴۱ متر پخش می‌شود. برنامه‌های «رادیو برابری» هم‌زمان از طریق اینترنت در همه نقاط دنیا قابل دریافت است.

آدرس سایت برابری

www.radiobarabari.net می‌باشد. در صفحه اینترنتی برابری آرشیو برنامه‌های «رادیو برابری» در اختیار شما قرار دارد.

مشخصات رادیو برابری بر روی ماهواره

۱- ماهواره هات برد

۲- ۱۳ درجه شرقی

۳- پلاریزاسیون عمودی، ال ان ب باید به طور

عمودی تنظیم شود!

۴- فرکانس ۱۲۵۹۸۷ ژیکا هرتز GHZ

۵- زیر کانال فرعی GBTS1/2

جوانان دیگر «آینده ساز»

نیستند؟!

آرش کمانگر

نفر از دانش‌گاه‌های عمومی و آزاد اسلامی فارغ‌التحصیل می‌شوند که از میان آن‌ها تنها ۷۰ هزار نفر قادر به پیدا کردن شغلی متناسب با سطح تحصیلات خود هستند، به‌طوریکه طبق گزارش روزنامه نوروز مورخ ۲۰ آذر، در بخش دولتی تنها نزدیک به ۱۰ درصد و در بخش خصوصی تقریباً ۲ درصد کارکنان دارای تحصیلات دانش‌گاهی می‌باشند. بی دلیل نیست که جمهوری اسلامی از لحاظ توسعه منابع انسانی در رتبه ۹۰ جهان قرار دارد. به این رگوردهای خفت‌بار می‌توان رگوردداری در سایر مسائل اجتماعی نظیر: خودکشی، سوانح رانندگی، سوانح شغلی و درصد ناچیز اشتغال زنان را نیز اضافه نمود که جوانان قربانیان اصلی آن‌ها هستند.

بدین ترتیب واژه جامعه‌شناسانه «آینده سازان» را - لاف‌لا تا زمانی که جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه می‌دهد- باید از فرهنگ لغات ایران حذف نمود، چون جوانان بیشتر از هر قشر دیگری در بی‌آینده‌گی مطلق بسر می‌برند و زندگی تیره‌وتار موجود و افق‌های تاریک‌تر از آن، آن‌ها را از ابتدایی‌ترین مواهب زندگی محروم نموده است. به‌طوری‌که مجموعه عواملی نظیر: بحران اقتصادی، بیکاری، فقر، استبداد سیاسی و فرهنگی، تخریب مذهبی، آپارتاید جنسی و در یک کلام فقدان آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی، این قشر عظیم را به یک آنقشان در حال خروش تبدیل کرده است. فورانی که جلوه‌هایی از آن را در جریان «شورش فوتبال» در پاییز گذشته شاهد بودیم. این شورش‌ها اما، برای این‌که به جنبشی منظم و هدف‌مند تبدیل شوند، بیش از هر زمان نیازمند تدارک و تحقق اصول سازمان‌دهی و تشکیل یابی هستند. در ایران به دلیل وزن ۷۵ درصدی جوانان و کودکان که بخش اعظم‌شان از خانواده‌های کارگران و زحمت‌کشان هستند، هر انقلاب و تحول سیاسی جدی که رخ دهد به ناگزیر نقش‌گسترده‌ی جوانان را بر پیشانی خود خواهد داشت، از این رو بسیار بعید است که بدون سازمان‌دهی جوانان انقلاب نوین مردم کشور بتواند از گستردگی لازم برخوردار گردد.

به همین خاطر تشکیل‌یابی جوانان مبارز و پیشرو در هر محله در «هسته‌های مقاومت» مخفی و نیمه علنی و سازمان‌دهی نافرمانی مدنی، مبارزات و شورش‌های مردم هر محله توسط این هسته‌های چابک و در کنار آن ایجاد ارتباط میان هسته‌های محلات گوناگون، آن وظیفه سترگی است که بدوش هر جوان آگاه و مبارز (خصوصاً جوانان متعلق به طبقه کارگر و مزدبگیر) سنگینی می‌کند. در همین راستا ضروری‌ست که اپوزیسیون چپ و ترقی‌خواه نیز از همه امکانات تبلیغی، ترویجی و سازمان‌گرانه خود برای تقویت و ایجاد «هسته‌های مقاومت جوانان» بهره‌جویند. هر قدر که ما و جوانان پیشرو در این مهم موفق شویم، زودتر قادر خواهیم بود شورش‌های دوره‌ای و ضربتی جوانان را به جنبشی متشکل و هدف‌مند تبدیل کنیم تا در پیوند تنگاتنگ با جنبش انقلابی توده‌های کار و زحمت و جنبش‌های زنان و اقلیتهای ملی و مذهبی، بر فروزان‌تر شدن شعله‌های انقلاب فردا بیافزایند و مجدداً واژه زیبای «آینده سازان» را وارد فرهنگ لغات مردم کشور نمایند!

دوسوم جمعیت ایران زیر سی سال بسر می‌برند. از سوی دیگر در همه جهان، از کودکان و جوانان به‌عنوان آینده‌سازان هر کشور و کره ارض یاد می‌کنند. از این رو هر رژیم «نرمالی» باید بدانند و یا این انتظار «طبیعی» از او می‌رود که سهم قابل توجهی از بودجه کشور و از جمله فعالیت‌های اقتصادی، آموزشی و اجتماعی را به این قشر مهم اختصاص دهد. والا شانس خود را برای برخورداری از سطح پیشرفت جهانی کاهش خواهد داد و از قافله شتابان توسعه اقتصادی-اجتماعی و علمی دنیا عقب خواهد ماند. اما جمهوری اسلامی متعلق به گذشته نه کاری به حال و روز جوانان دارد و نه پیش‌ریزی برای رسالت «آینده‌سازی» آن‌ها ارزش قائل است. در صورتی‌که رژیم ایران حتی اگر سیاست‌های آینده‌نگرانه را مد نظر نداشت، لاف‌لا می‌بایست بر مبنای وزن سنگین ۷۵ درصدی جوانان و کودکان ایرانی، به خاطر کمیت آن‌ها هم که شده توجهی به وضعیت بحرانی و فلاکت بارشان می‌کرد. اما جمهوری اسلامی نه یک رژیم نرمال است و نه یک رژیم مردمی و جوان سالار، پس لاجرم نه تنها مرهمی بر زخم‌های عذیده قشر جوان گذاشته نخواهد شد بلکه بر پرتو عمل‌کرد خانمان براندازانه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی این نظام، هر روز - بنا به اعتراف جراید خود رژیم - شاهد وخیم‌تر شدن وضعیت جوانان و کودکان هستیم. مراجعه‌ای گذرا به پاره‌ای از این آمارها به‌روشنی عمق فاجعه را بدست می‌دهد.

۱- مریم نجف زاده کارشناس مجتمع قضایی خانواده طی گفت‌وگویی با ایرنا فاش نموده که تعداد دختران فراری از خانه در قیاس با سال گذشته حدود ۲۰ درصد افزایش یافته است. او مهم‌ترین عامل این فاجعه را زندگی این دختران در خانواده‌های نابسامان ارزیابی می‌کند. اما در کنار آن به عواملی دیگری نظیر: اعتیاد والدین، بی توجهی به شرایط حساس دوران بلوغ، زندگی با نامادری و ناپدری، سواستفاده جنسی برادر یا پدر، تصببات قومی و محدودیت بیش از حد فرزندان (بوژه دختران) و ازدواج‌های تحمیلی و زودرس اشاره می‌کند بی آن‌که به عامل زیربنایی اقتصادی یعنی فقر و بیکاری و فلاکت خانواده‌های تهی‌دست (که نقش مهمی در نامتعادل کردن شیرازه خانواده ایفا می‌کند) و نیز وجود استبداد سیاسی و مذهبی اشاره‌ای داشته باشد.

۲- پدیده «کودکان خیابانی» علی‌رغم اجرای طرح پر سروصدای «جمع‌آوری کودکان خیابانی» از ۲۱ مرداد امسال، روز به‌روز در حال صعود است. ناچیز بودن بودجه اختصاصی و مهم‌تر از آن بجای ماندن عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تولید بازتولید این ناهنجاری، عوامل اصلی شکست طرح‌گذاری رژیم محسوب می‌شوند. دراین رابطه هادی معتمدی مدیر کل دفتر امور آسیب‌دیده‌گان اجتماعی معتقد است که اغلب این کودکان که به کارهایی نظیر: ماشین شویی، روزنامه یا آدامس فروشی، واکس زنی، سرقت، تن فروشی و تگدی «اشتغال» دارند، منبع درآمد خانواده‌های‌شان هستند و حتی پس از جمع‌آوری توسط نیروی انتظامی، والدین‌شان برای بردن آن‌ها مراجعه می‌کنند و با وجود تعهدی که از آن‌ها گرفته می‌شود باز کودکان به خیابان برمی‌گردند.

۳- طبق آمار یونسف (صندوق بین المللی کودکان سازمان ملل) ۱۷ درصد پسران و ۱۹ درصد دختران کشورمان که در سنین تحصیلی دوره ابتدایی هستند، در مدارس مذکور ثبت نام نکرده‌اند. این نونهالان یا بر خلاف قوانین سازمان جهانی کار، شاغل هستند و تن نحیف‌شان را به هیولای استثمار سپرده‌اند و یا بر خلاف منشور جهانی حقوق بشر، بدلیل عدم توانایی خانواده تهی‌دست‌شان برای تأمین مخارج تحصیل و بی توجهی دولت، خانه نشین شده‌اند و یا در خیابان‌ها و میادین به بزه‌کاری مشغول و بنا براین از حق ابتدایی آموزش مقدماتی محرومند. حال آن‌که طبق آمار این سازمان، در کوبا ۱۰۰ درصد کودکان در مدارس مشغول تحصیل هستند.

۴- روزنامه حیات نو مورخ ۱۱ دی ۸۰ خبر می‌دهد که تعداد مبتلایان به ایدز در ایران بدلیل افزایش اعتیاد تزریقی در میان جوانان به سرعت در حال افزایش است. عبدالله زاده کارشناس دانشکده علوم پزشکی گیلان در این رابطه گفت: بیشترین تعداد مبتلایان به ایدز در کشورما در مقطع سنی ۲۰ تا ۳۹ سال قرار دارند. در همین راستا گزارشات متعددی در مورد پایین آمدن سریع سن اعتیاد و نیز تن فروشی و شیوع تدریجی اما سریع این ناهنجاری‌ها در سطح مدارس خیر می‌دهند.

۵- محمد علی‌زاده (جمعیت شناس) طی سخنانی که در روزنامه همشهری مورخ ۱۲ دی‌ماه بچاپ رسیده گفته است که بیشترین درصد بیکاران ایران را جوانان تشکیل می‌دهند، این در حالی‌ست که علاوه بر میلیون‌ها بیکار حدود ۲۰ درصد از جمعیت شاغل نیز در رده اشتغال ناقص قرار دارند، یعنی کسانی که زیر ۴۰ تا ۴۸ ساعت (در هفته) کار می‌کنند و قادر به پیدا کردن شغل تمام وقت نیستند. علی‌زاده افزود: اگر دولت بخواهد بیکاری را در حد ۱۰ تا ۱۲ درصد مهار کند، باید تا سال ۱۳۸۳ سالانه ۷۶۵ هزار فرصت شغلی ایجاد کند. حال آن‌که همین هفته گذشته «عریلو» عضو کمیسیون اقتصادی مجلس اعتراف نمود که بودجه سال ۸۱ انتظارات پیش‌بینی شده در برنامه سوم توسعه را برآورده نخواهد کرد.

۶- بر طبق جدیدترین آمار صندوق بین المللی پول که توسط خبرگزاری ایرنا نیز مخابره شد، ایران در میان ۶۱ کشور در حال توسعه از لحاظ «فرار مغزها» رتبه اول را داراست. در همین رابطه روزنامه نوروز مورخ ۵ دی‌ماه نوشت که سالانه بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار نفر به‌طور قانونی تقاضای مهاجرت می‌کنند که باید به این آمار، افرادی را نیز که همه روزه با به بخطر انداختن جان خود به‌طور غیرقانونی از جهنم جمهوری اسلامی می‌گریزند را نیز اضافه نمود. کشور ما هم چنین از لحاظ درصد بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی، در دنیا رگورددار است. بر طبق آمار اخیر وزارت علوم و تحقیقات، هر ساله ۲۷۰ هزار